

استعمارگران به نظر ما آورده‌اند که «اسلام حکومتی ندارد! تشکیلات حکومتی ندارد! بر فرض که احکامی داشته باشد مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است!» واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشه استعمارگران است برای بازداشتن مسلمانان از سیاست و اساس حکومت. این حرفه با معتقدات اساسی ما مخالف است. ما معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم که پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد، همه احکام را در کتابی می‌نوشتند و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کنند برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد...

به همین جهت اسلام همانطور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه مجریه قوانین هم هست... در زمان رسول اکرم (ص) اینطور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند، بلکه آنرا اجرا می‌کردند. رسول‌الله (ص) مجری قانون بود، مثلاً قوانین جزائی را اجرا می‌کرد، دست سارق را می‌برید، حد می‌زد، رجم می‌کرد. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای اینست که احکام خدا را که رسول اکرم (ص) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید... مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است... توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید و بدانید که از عهده این کار برمی‌آید... از جنجال چند نفر غرب‌زده و سرسپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید...

صفحات ۲۰ تا ۲۳

سنت و ربه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است. والی به اطراف می‌فرستاده، به قضاوت می‌نشسته و قاضی نصب می‌فرموده، سفرائی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده، معاهده و پیمان می‌بسته، جنگ را فرماندهی می‌کرده و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است. ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا حاکم تعیین کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می‌کند به این معنی است که

حکومت پس از رحلت رسول اکرم نیز لازم است... در آیه مبارکه «یاایهاالذین آمنواطیعوالله واطیعوالرسول واولی الامر منکم...» اطاعت از «ولی امر» واجب شمرده شده است. «اولی الامر» بعد از رسول اکرم (ص) ائمه اطهارند که متصدی چند وظیفه یا مقام هستند، یکی بیان و تشریح عقاید و احکام و نظامات اسلام برای مردم که با بیان و تفسیر قرآن و سنت مرادف می باشد و دیگری اجرای احکام و بفراری نظامات اسلام در جامعه مسلمانان و نیز بسط عقاید و نظامات اسلام در میان ملل جهان. پس از ایشان فقهای عادل عهدهدار این مقامات هستند...

صفحات ۲۷ تا ۲۹

حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مفید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود و از این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است. فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است. در این که نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیمها به قانونگذاری می پردازند، در صورتیکه قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچکس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به موقع اجرا گذاشت. به همین جهت در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد، مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.

صفحات ۵۲ و ۵۳

وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند، بعد از فیت فقیه عادل دارد برای هیچکس نباید این توهم پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست... بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس یک وظیفه سنگین و مهم است نه این که برای کسی شأن و مقام غیرعادی بوجود بیارند... ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جمل

ندارد. مانند جعل (فرار دادن و تعیین) قیم برای صفار. قیم ملت با قیم صفار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل اینست که امام (ع) کسی را برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد...

صفحات ۶۴ و ۶۵

بعضی‌ها را می‌بینیم که در حوزه‌ها نشسته به گوش یکدیگر می‌خوانند که این کارها از ما ساخته نیست! چکار داریم به این کارها؟ ما فقط باید دعا کنیم و مسئله بگوئیم! این افکار، آثار تلقینات بیگانگان است... این افکار غلط است. مگر آنها که اکنون در کشورهای اسلامی امارت و حکومت دارند چکاره‌اند که آنها از عهده برمی‌آیند و ما نمی‌آئیم؟ کدامیک از آنها بیش از فرد متعارف و معمولی لیاقت دارد؟ بسیاری از آنها اصلاً تحصیل نکرده‌اند. حاکم حجاز کجا تحصیل کرده و چه تحصیل کرده است؟ رضاخان اصلاً سواد نداشت و سرباز بیسوادی بیش نبود! در تاریخ نیز چنین بوده است. بسیاری از حکام خودسر و مسلط، از لیاقت اداره جامعه و تدبیر ملت و علم و فضیلت بی‌بهره بوده‌اند. هارون‌الرشید یا دیگران که بر کشور بزرگی حکومت می‌کردند چه تحصیل کرده بودند؟ تحصیلات و داشتن علوم و تخصص در فنون، برای برنامه و کارهای اداری و اجرایی لازم است که ما هم از وجود این نوع اشخاص استفاده می‌کنیم. آنچه مربوط به نظارت و اداره عالی کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم می‌باشد همان است که فقیه تحصیل کرده است...

صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹

چنانچه ملاحظه فرمائید آیت‌الله خمینی در بیانات خود درباره اصل ولایت فقیه و حکومت اسلامی، تمام آنچه را که بعد از پیروزی انقلاب در جمهوری اسلامی به‌موقع اجرا گذاشته شد با صراحت و بدون پرده‌پوشی توضیح داده بودند و آندسته از روشنفکران ایرانی، که در جریان انقلاب فعالانه شرکت کرده و بعد از پیروزی انقلاب با قانون اساسی جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه به مخالفت برخاستند، یا این مطالب را نخوانده، و یا بدرستی درک نکرده بودند.

خبر درگذشت ناگهانی حاج سیدمصطفی خمینی فرزند ارشد آیت‌الله خمینی در روز اول آبان‌ماه ۱۳۵۶، بدون هیچگونه سابقه بیماری، که به عمال ساواک نسبت داده شد، انعکاس وسیعی در ایران داشت و حضور جمع کثیری در مجالس ترحیم ایشان

در تهران و قم و سایر شهرستانها از عمق حرکتی که علیه رژیم آغاز شده است حکایت می‌کرد. نوار سخنرانی آیت‌الله خمینی به مناسبت درگذشت فرزندشان، که روز دهم آبان در نجف ایراد نموده بودند چند روز بعد به ایران رسید و بطور وسیعی تکثیر و پخش شد. در این سخنرانی آیت‌الله خمینی بیشتر قشرهای روشنفکر و دانشگاهی را مخاطب قرار داده و از آنها خواسته بودند دست در دست روحانیون بگذارند. در این سخنرانی پس از گلایه از بعضی روشنفکران که تفاهم زیادی با روحانیت نشان نمی‌دهند آمده است «گله من از آقایان روشنفکر، در عین حال که به آنان علاقه دارم، اینست که این جناح بزرگی را که ملت پشت سرش ایستاده کنار نزنند. نباید خدمت‌های علماء اسلام و آخوندجماعت را نادیده بگیرند و بگویند ما اسلام بدون آخوند می‌خواهیم. آقا! این نمی‌شود. مثل اینست که بگوئید اسلامی را می‌خواهیم که سیاست نداشته باشد. نگوئید ما اسلام را می‌خواهیم ملا را نمی‌خواهیم. این برخلاف عقل است، برخلاف سیاست است. اسلام بی‌آخوند اصلاً نمی‌شود... شما بگوئید هم اسلام می‌خواهیم و هم آخوند. هر چه بگوئید نمی‌خواهیم مردم می‌خواهند. روحانیون در بین مردم نفوذ دارند. هر ملاتی در محل خودش نافذ است و شما نفوذ ندارید. شما یک عده معدودی هستید. اما دیگران، بازارها و خیابانها و همه مردم روحانیت را می‌خواهند... شما باید با آغوش باز اینها را بپذیرید. با ایشان تماس برقرار کنید و اگر آخوندی در مسایل سیاسی اطلاعی ندارد دور او جمع بشوید، اطلاعات سیاسی به او بدهید، مسائل سیاسی را به او یاد بدهید تا او عمل کند و ملت دنبالش حرکت کنند...»^{۱۰۸}

مسافرت شاه به آمریکا در روزهای ۱۵ و ۱۶ نوامبر ۱۹۷۷ (۲۴ و ۲۵ آبانماه ۱۳۵۶)، که آخرین سفر رسمی او در مقام سلطنت به آن کشور بود، آخرین رویداد مهم سیاسی پیش از شعله‌ور شدن آتش انقلاب به‌شمار می‌آید. این سفر، که شاه امیدوار بود برای تثبیت موقعیت خود از آن بهره‌برداری کند، برعکس لطمه شدیدی به موقعیت بین‌المللی شاه وارد ساخت و موضع او را در برابر حرکت‌های مخالف بیش از پیش تضعیف نمود. تظاهرات بیسابقه مخالفان رژیم شاه، هنگام ورود او به کاخ سفید، که موجب استعمال گاز اشک‌آور از طرف پلیس و اشک ریختن کارتر و شاه هنگام

سخنرانی در برابر کاخ سفید شد، شاه را از همان برخورد نخستین با رئیس‌جمهور جدید آمریکا در موقعیت ضعیفی قرار داد، و نمایش این صحنه از تلویزیون ایران، که خود از وجود یک جریان قوی مخالف رژیم در این سازمان حکایت می‌کرد، موقعیت داخلی شاه را نیز به شدت تضعیف نمود.

در مذاکرات رسمی شاه و کارتر مسائل مربوط به امنیت منطقه و روابط دوجانبه و موضوع فروش اسلحه از طرف آمریکا به ایران و همچنین مسئله نفت مورد بحث قرار گرفت، ولی مهمترین موضوعی که در مذاکرات خصوصی کارتر با شاه مطرح شد مسئله حقوق بشر و آزادیهای سیاسی در ایران بود، که کارتر در خاطرات خود به آن اشاره کرده و نوشته است که توصیه‌هایی برای گسترش آزادیهای سیاسی و تماس با گروه‌های ناراضی به شاه کرده، ولی شاه ضمن دفاع از سیاستهای خود گفته است که بیشتر مخالفین او کمونیست هستند و قوانین ایران فعالیت‌های کمونیستی را در ایران منع کرده است.

مهمترین امتیازی که شاه، برای جلب حمایت کارتر از حکومت خود، به او داد موافقت با تثبیت بهای نفت بود که با سخنان گذشته او درباره لزوم افزایش بهای نفت و مرتبط ساختن آن با تورم جهانی آشکارا تناقض داشت. شاه در یک کنفرانس مطبوعاتی که پیش از ترک واشنگتن ترتیب داد رسماً این موضوع را اعلام داشت و گفت که ایران در اجلاس آینده اوپک از تثبیت بهای نفت برای یک سال آینده حمایت خواهد کرد. در همین کنفرانس مطبوعاتی سئوالاتی درباره مسائل مربوط به حقوق بشر از شاه مطرح شد و شاه در پاسخ به این سئوالات، ضمن اشاره به فضای باز سیاسی که در ایران بوجود آمده گفت که او با نظریات پرزیدنت کارتر درباره مسائل مربوط به حقوق بشر کاملاً موافق است «ولی آنچه در مورد ایران باید گفته شود اینست که در کشور ما فعالیت‌های کمونیستی غیر قانونی است و اگر کسانی به علت دست زدن به این قبیل فعالیت‌ها تعقیب و بازداشت می‌شوند، این کاری است که در چهارچوب قوانین ایران صورت می‌گیرد».

شاه در همین مصاحبه، و مصاحبه‌های دیگری که جداگانه با چند روزنامه و مجله آمریکائی به عمل آورد، کوشید تا حرکت‌های مذهبی را در ایران به کمونیستها ارتباط بدهد و چنین وانمود کند که کمونیستها، و یا به اصطلاح خودش «مارکسیست‌های اسلامی» در پوشش مذهب در ایران دست به فعالیت زده‌اند، تا هم از

احساسات مذهبی مردم استفاده کنند و هم از تعقیب قانونی مصون بمانند! شاه اصطلاح معروف «ارتجاع سرخ و سیاه» خود را هم در این مصاحبه‌ها تکرار می‌نمود و برای ترساندن غربیها، خطر کمونیسم را در ایران بیش از آنچه واقعیت داشت بزرگ می‌کرد.

www.KetabFarsi.com

بخش سوم

جریان انقلاب

www.KetabFarsi.com

سفر شوم

جرقه‌ایکه آتش انقلاب ایران را روشن کرد.

نقطه شروع انقلاب اسلامی ایران هفدهم دیماه ۱۳۵۶، تاریخ انتشار مقاله اهانت آمیز روزنامه اطلاعات درباره آیت‌الله خمینی است، ولی برای ریشه‌یابی علت نگارش و انتشار این مقاله، باید یک هفته به عقب برگردیم و ماجرا را از سفر کارتر رئیس‌جمهور آمریکا به ایران در شب ژانویه سال ۱۹۷۸ آغاز کنیم.

تصمیم کارتر درباره مسافرت به ایران، بطور غیر مترقبه و چند هفته پس از مسافرت شاه به آمریکا، اعلام شد. سولیوان سفیر آمریکا در ایران در آن تاریخ درباره چگونگی اتخاذ این تصمیم و انعکاس آن در تهران می‌نویسد «کارتر شخصاً تصمیم گرفت در فاصله مسافرتش بین لهستان و آفریقا یک شب در تهران بماند. علاقه رئیس‌جمهور به انجام این مسافرت در اوائل دسامبر به من ابلاغ شد تا موافقت شاه را برای انجام این سفر جلب نمایم... پیشنهاد این مسافرت شاه را به هیجان آورد. زیرا انجام این مسافرت نه فقط مبین استحکام روابط ایران و آمریکا و نزدیکی وی با رئیس‌جمهور جدید آمریکا بود، بلکه به همه مخالفان و انتقادکنندگان در ایران و آمریکا نشان می‌داد که قهرمان بزرگ آمریکائی حقوق بشر، رژیم او را شایسته حمایت و مبری از اتهامات وارد تشخیص داده است. شاه نه فقط از تصمیم پرزیدنت کارتر برای مسافرت به ایران استقبال نمود، بلکه سعی کرد مدت اقامت رئیس‌جمهور آمریکا را در ایران طولانی‌تر سازد. از طرف دیگر دستور تهیه مقدمات جشن باشکوهی به افتخار

رئیس‌جمهور و بانو به مناسبت شب سال نو صادر شد...»^۱

درباره جریان مسافرت کارتر به تهران و مذاکرات او با شاه، گاری سیک که در آن تاریخ مسئول امور ایران در شورای امنیت ملی آمریکا بود، گزارش دقیق‌تری دارد و می‌نویسد «مذاکرات کارتر و شاه از بدو ورود رئیس‌جمهور به تهران و در اتومبیلی که آنها را به محل اقامت کارتر و همسرش می‌برد آغاز شد. در بین راه، درحالی‌که اتومبیل حامل آنها از میان کیلومترها صف سربازانی که تقریباً شانه‌به‌شانه یکدیگر ایستاده بودند می‌گذشت، پرزیدنت کارتر و شاه درباره شرایط فروش نیروگاههای اتمی آمریکا به ایران، که شامل تضمین‌هایی از طرف ایران درباره عدم استفاده از امکانات این نیروگاهها برای ساختن سلاح اتمی بود، به توافق رسیدند. شاه و پرزیدنت کارتر همچنین درباره اینکه ایران یک برنامه پنجساله برای خریدهای نظامی خود تنظیم نماید و لیست احتیاجات خود را برای پنج سال آینده در اختیار آمریکا بگذارد تبادل نظر کردند. این پیشنهاد از طرف کارتر عنوان شده بود و نظر رئیس‌جمهور آمریکا از ارائه این پیشنهاد، ایجاد نظم جدیدی در معاملات اسلحه بین آمریکا و ایران براساس یک طرح زمان‌بندی شده و قابل پیش‌بینی بود. توافق‌هایی که در جریان مذاکرات رهبران دو کشور در این دو مورد به عمل آمد با وقایعی که در طول سال ۱۹۷۸ در ایران روی داد عقیم ماند و هرگز به موقع اجرا درنیامد.

«در مسافرت پرزیدنت کارتر به تهران همچنین فرصتی برای گفتگو درباره مسئله اعراب و اسرائیل فراهم آمد. شاه برای یافتن یک راه حل مسالمت‌آمیز برای اختلافات اسرائیل و اعراب علاقه زیادی نشان می‌داد و کاملاً در جریان اقداماتی که برای استقرار صلح در خاورمیانه به عمل می‌آمد قرار داشت. آمادگی ایران برای تأمین نفت مورد نیاز اسرائیل یکی از عوامل اصلی موفقیت کیسینجر در حصول توافق مربوط به صحرای سینا بین مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۵ بود. کارتر در صدد دست زدن به تلاش تازه‌ای برای استقرار صلح در خاورمیانه، پس از سفر تاریخی سادات به بیت‌المقدس در نوامبر سال ۱۹۷۷ (یک هفته پس از سفر شاه به واشنگتن) بود و چنین به نظر می‌رسید که شاه می‌تواند در این مرحله نیز نقش مهمی ایفا نماید.

۱- مأموریت در ایران، بقلم ویلیام سولیوان، ترجمه محمود طلوعی، انتشارات هفته ۱۳۶۱.

«برنامه مسافرت کارتر به تهران خیلی فشرده و سرسام آور بود. در کمتر از بیست و چهار ساعت اقامت کارتر و هیئت همراه او در تهران، یک ملاقات ۹۰ دقیقه‌ای با شاه، شام رسمی، جشن شب سال نو، ملاقاتی با ملک حسین که به همین منظور به دعوت شاه به تهران آمده بود، ملاقات و مذاکرات دیگری با شاه که بعداً به برنامه اضافه شد، و همچنین تشریفات ورود و بازگشت در نظر گرفته شده بود. جالب‌ترین قسمت این برنامه که باید به آن اشاره کنم ضیافت شام رسمی و سخنان پرزیدنت کارتر در این مهمانی بود.

«پرزیدنت کارتر از فرصتی که پیش آمده بود، برای اطمینان بخشیدن مجدد به شاه درباره اینکه روابط آمریکا با ایران کاملاً محکم و استوار است، استفاده کرد. بسیاری از کسانی که در این ضیافت حضور داشتند تحت تأثیر اشاره ظریف رئیس‌جمهور به مسئله حقوق بشر در این سخنرانی قرار گرفتند. کارتر در اشاره به موضوع، این شعر معروف سعدی را که به زبان انگلیسی ترجمه شده بود قرائت کرد:

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| بنی آدم اعضای یکدیگرند | که در آفرینش زیک گوهرند |
| چو عضوی به درد آورد روزگار | دگر عضوها را نماند قرار |
| تو کز محنت دیگران بی غمی | نشاید که نامت نهند آدمی |

«اما مهم‌ترین نکته این که از سخنرانی رئیس‌جمهور آمریکا در آن شب بیاد مانده، و کارتر بعدها از اینکه چنین مطلبی را بر زبان رانده متأسف شد، این بود که وی در این سخنرانی ایران را «یک جزیره ثبات در این گوشه آشفته متلاطم جهان» خواند. هدف کارتر از بیان این مطلب، که نوعی تملق و چاپلوسی برای خوشایند شاه بود، اطمینان بخشیدن به او درباره ادامه سیاست گذشته آمریکا در ایران بود، و کلماتی که بکار برد شاید بطور ناخود آگاه تکرار همان نظر و انعکاس همان تصویری بود که حکومت‌های گذشته آمریکا طی یک دهه گذشته از ایران داشتند.

«این اظهار نظر کارتر درباره ایران، بطور زننده و مصیبت‌باری غلط از آب درآمد. کمتر از یکماه پس از بیان این مطالب اغتشاشات دامنه‌داری در شهر مذهبی قم بوقوع پیوست و بتدریج به سایر نقاط ایران سرایت کرد، و در عرض یک‌سال طوفان انقلاب در ایران شاه را مجبور به ترک کشورش نمود...»

«واقعیت امر اینست که پرزیدنت کارتر، حتی هنگامی که آن سخنان اطمینان‌بخش را درباره ایران بر زبان می‌راند، از ناآرامی‌های داخلی ایران بی‌اطلاع نبود.

کمی قبل از مسافرت رئیس‌جمهور به ایران تظاهراتی در دانشگاه تهران رخ داده بود و در گزارشی که قبل از ورود کارتر به تهران به وی داده شد، به این تظاهرات و همچنین برخوردهائی که به‌تازگی بین گروههای طرفدار حقوق بشر و نیروهای دولتی به‌وقوع پیوسته بود، اشاره شده بود. در گزارشی که از طرف شورای امنیت ملی آمریکا برای رئیس‌جمهور تهیه شد این نکته مورد تأکید قرار گرفته بود که «شاه اغتشاشات و تشنجات اخیر را بدون شک خطر بالقوه‌ای برای حکومت خود به‌شمار می‌آورد.»

«در اواخر نوامبر سال ۱۹۷۷، پس از سفر پرماجرایی شاه به واشنگتن و پیش از سفر پرزیدنت کارتر به تهران، من گزارشی درباره ناآرامی‌های داخلی در ایران و سیاست اربعابی که دولت در برابر مخالفان در پیش گرفته است برای رئیس‌جمهور تهیه کردم. در این گزارش من به نظریات چندتن از کارشناسان آمریکائی مسایل ایران، که معتقد بودند ریشه‌های مخالفت با رژیم شاه عمیق‌تر از آنست که در ظاهر امر به‌نظر می‌رسد، اشاره کرده بودم. من برای تهیه این گزارش و آگاه ساختن رئیس‌جمهور از واقعیت آنچه در ایران جریان دارد، نظر چندتن از آگاهان و کارشناسان امور ایران را جویا شدم. من در این‌مورد مخصوصاً گفتگوی طولانی با پروفیسور جیمز بیل استاد دانشگاه تگزاس را بخاطر دارم که ضمن تشریح چگونگی سازماندهی حرکت‌های مخالف رژیم از طرف روحانیون ایران، پیش‌بینی کرد که شاه بیش از دو سال دیگر بر تخت سلطنت باقی نخواهد ماند!

«باوجود این، مجموعه گزارش‌ها و اظهارنظرهای مثبتی که درباره ایران وجود داشت، این نظریات منفی و بدبینانه را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد. نظر غالب در آن زمان این بود که هیچ‌خطر جدی رژیم شاه را تهدید نمی‌کند و در این‌مورد تقریباً اتفاق نظر وجود داشت که ایران یعنی شاه، و شاه یعنی ایران، و این دو از هم تفکیک‌ناپذیرند!... اشاره کارتر به ایران به‌عنوان یک جزیره ثبات، از چنین باوری سرچشمه می‌گرفت، و به همین جهت وقتی که نمای ظاهری «ثبات» ایران با سرعتی گیج‌کننده طی دوازده ماه بعد فرو ریخت رئیس‌جمهور و اطرافیان او برای رویارویی با چنین وضع غیرمنتظره و غافلگیرکننده‌ای آمادگی نداشتند.

«در آن روز آغاز سال نو ۱۹۷۸ زیربنای روابط آمریکا با ایران کاملاً محکم و استوار به‌نظر می‌رسید و هیچ‌دلیلی برای اینکه این اطمینان را متزلزل کند وجود نداشت. شاه خود دو سال بعد در تبعید، ضمن یادآوری خاطره سفر کارتر به تهران نوشت

«مذاکرات من با پرزیدنت کارتر خیلی خوب برگزار شد. ایران و آمریکا در دوران حکومت سه رئیس‌جمهور گذشته آن کشور روابط دوستانه و عمیقی برقرار کرده بودند و ادامه این رابطه کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید. کارتر مرد تیزهوشی به نظر می‌آمد و سفر او به تهران تأثیر عمیقی بر روی من گذاشت...» سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران هم در خاطرات خود از سفر کارتر به تهران همین نظر را ابراز کرده و می‌گوید شاه از مسافرت کارتر به تهران و نتیجه مذاکراتش با او خیلی احساس وجد و سرور می‌کرد...»^۲

«سولیوان» سفیر آمریکا در ایران در آن زمان، در خاطرات خود از جریان مسافرت کارتر به ایران، پس از شرح مذاکرات کارتر با شاه در این سفر به موضوع سخنرانی کارتر در مهمانی شاه اشاره کرده و می‌نویسد «...نکته مهم و فراموش نشدنی این مهمانی سخنانی بود که پرزیدنت کارتر در سر میز شام خطاب به شاه ایراد کرد. سفارت نطق سنجیده و آرام‌بخشی برای رئیس‌جمهور تهیه دیده بود. ولی در میان شگفتی ما، کارتر بدون توجه به متنی که ما برای او تهیه کرده بودیم، فی‌البداهه شروع به صحبت کرد و مطالب اغراق‌آمیزی نسبت به شاه بر زبان آورد. در همین سخنرانی بود که وی از شاه به‌عنوان رهبر محبوب ملتش نام برد و ایران را یک جزیره ثبات در منطقه خواند، عناوینی که بعد از بروز بحران و آغاز انقلاب ایران بارها و بارها برای اثبات عدم روشن‌بینی رئیس‌جمهور آمریکا نقل و یادآوری شد...»^۳

مهمترین نتیجه سفر کارتر به ایران و تجلیل و ستایش فوق‌العاده او از شاه، رفع نگرانی شاه از سیاست حکومت جدید آمریکا در ایران و قوت قلب تازه‌ای بود که در رویارویی با مخالفان خود پیدا کرد. شاه برای گروه‌های کوچک چریکی که گاه دست به عملیات تروریستی می‌زدند، یا گروه‌های روشنفکری که غالباً با لحن تمسخرآمیزی از آنها سخن می‌گفت، اهمیت زیادی قائل نبود. او بیشتر از همه مخالفانش، از آیت‌الله خمینی و پیروان او در ایران وحشت داشت و گزارش‌هایی که درباره تکثیر نوارهای سخنان آیت‌الله خمینی در نجف و پخش وسیع آن در سراسر کشور به دست وی می‌رسید بیش از پیش موجب نگرانی او شده بود. به همین جهت فردای روزی که کارتر تهران را ترک گفت، تصمیم گرفت به یک مبارزه جدی علیه آیت‌الله خمینی دست

2- All Fall Dawn - Gary Sick. Penguin Books. 1987 - PP 33-36.

۳- مأموریت در ایران. بقلم ویلیام سولیوان... صفحه ۹۶.

بزند و این کار را با دستور تهیه و انتشار مقاله توهین آمیزی علیه آیت‌الله خمینی، به منظور تحقیر و بی‌اعتبار کردن ایشان آغاز کرد.

چگونگی تهیه مقاله توهین آمیز علیه آیت‌الله خمینی، و اینکه چه کسی این مقاله را نوشته است، هنوز یکی از معماهای تاریخی است، ولی مسیر انتشار این مقاله بر نویسنده روشن است. درباره چگونگی تهیه مقاله و هویت نویسنده آن، به مطالبی که در این مورد گفته و نوشته شده، بدون تأیید صحت یا سقم آن اشاره می‌کنم و سپس مسیر انتشار آنرا در روزنامه اطلاعات تعقیب می‌نمایم. درباره اینکه شاه شخصاً درباره تهیه و انتشار مقاله‌ای علیه آیت‌الله خمینی تصمیم گرفته و یا اینکه تحت تأثیر تلقینات دیگران تصمیم به انتشار چنین مقاله‌ای گرفته است دو نظر متفاوت وجود دارد: برادر هویدا (فریدون هویدا) از قول برادرش که در آن زمان وزیر دربار شاه بود می‌نویسد که برادرش هیچگونه اطلاعی از موضوع نوشتن مقاله‌ای علیه آیت‌الله خمینی نداشته و «شاه بدون مشورت با هیچ کس» دستور تهیه و انتشار این مقاله را صادر کرده است. یکی از نویسندگان اطلاعات (احمد احرار) در تأیید این مطلب نوشت که نویسنده مقاله مورد بحث خود شاه بوده است. ولی یک نویسنده آمریکائی بنام «ویلیام فوربیس»^۴ که در جریان انقلاب و پیش از آن بارها به عنوان خبرنگار مجلات «تایم» و «لایف» آمریکا به ایران سفر کرده در کتابی تحت عنوان «سقوط تخت طاووس»^۵ که به شرح جریان انقلاب اسلامی ایران اختصاص یافته، روایت دیگری درباره چگونگی تهیه و انتشار مقاله مورد بحث دارد و در شرح آنچه «جرقه‌ایکه آتش انقلاب ایران را روشن کرد» می‌خواند چنین می‌نویسد:

«... این انقلاب شگفت‌انگیز که در نوع خود در جهان بی‌نظیر بود، با چند صفحه کاغذ که محتوی مقاله‌ای درباره یک رهبر مذهبی بود آغاز شد. نویسنده مقاله جوانی بنام پرویز نیکخواه بود که سالها قبل توطئه‌ای را برای کشتن شاه رهبری کرد و پس از شکست این توطئه به زندان افتاد. شاه او را عفو کرد و پرویز نیکخواه که زندگی خود را مدیون شاه می‌دانست به صف نوکران صدیق و وفادار او پیوست. این مقاله به نظر امیرعباس هویدا نخست‌وزیر پیشین ایران، که در آن موقع وزیر دربار

4- La Chute du Shah- Feridoun Hoveyda. Paris 1980- P. 21.

5- William H. Forbis.

6- Fall of the Peacock Throne.

بود، رسید و هویدا با علم به اینکه انتشار این مقاله توهین آمیز نسبت به یک رهبر مذهبی مورد احترام مردم چه نتایجی به بار خواهد آورد تصمیم گرفت ترتیب چاپ آنرا در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران بدهد. هویدا قطعاً می‌دانست که انتشار این مقاله چه آشوبی براه خواهد انداخت. ولی تصور نمی‌کرد طوفانی که بدنبال انتشار آن برخواهد خاست رژیم سلطنت را هم سرنگون خواهد ساخت و خود او را نیز به جوخه اعدام خواهد سپرد.

برای هویدا آنچه در لحظه اخذ تصمیم برای انتشار این مقاله اهمیت داشت این بود که عکس‌العمل آن برای رقیب و جانشین او در مقام نخست‌وزیری (جمشید آموزگار) دردسر ایجاد خواهد کرد و احتمالاً موجب سقوط او خواهد شد. هویدا مستقیماً هم می‌توانست این مقاله را برای انتشار در یکی از روزنامه‌ها بفرستد، ولی برای اینکه دولت را مسئول انتشار آن معرفی کند مقاله را برای داریوش همایون وزیر اطلاعات حکومت آموزگار فرستاد و به وی گفت که شاه دستور انتشار این مقاله را در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار داده است. داریوش همایون خود عنصر مرموزی بود که زمانی در صف مخالفان و انتقادکنندگان از حکومت شاه قرار داشت ولی بعدها خود را در صف خادمین رژیم جا کرد و در حکومت آموزگار به وزارت اطلاعات رسید. داریوش همایون در سمت وزیر اطلاعات می‌توانست روزنامه‌ها را سانسور یا آنها را وادار به انتشار اخبار و مطالبی برخلاف میل خودشان بکند. همایون مقاله موردنظر هویدا را برای چاپ به یکی از دو روزنامه بزرگ عصر تهران (اطلاعات) فرستاد و در مورد چاپ آن تأکید کرد.

این مقاله که در تاریخ هفتم ژانویه سال ۱۹۷۸ در روزنامه اطلاعات انتشار یافت حاوی مطالب توهین آمیزی درباره آیت‌الله خمینی رهبر معروف مذهبی ایران و دشمن دیرین شاه بود. در آن موقع آیت‌الله خمینی به حال تبعید در شهر مقدس مذهبی نجف در عراق زندگی می‌کرد و به‌عنوان یکی از مخالفان سرسخت رژیم استبدادی وقت، مورد علاقه و احترام مردم بود.

صحت و سقم اطلاعات نویسنده آمریکائی درباره هویت نویسنده مقاله مورد بحث (پرویز نیکخواه، که بعد از انقلاب به همین اتهام اعدام شد) و نقش هویدا در این جریان بر نویسنده روشن نیست، ولی قدر مسلم اینست که هویدا در جریان تهیه این مقاله بوده و پس از تصویب متن نهائی مقاله از طرف شاه، شخص هویدا آنرا برای چاپ در روزنامه به‌عنوان داریوش همایون وزیر اطلاعات دولت آموزگار فرستاده است. پاکت محتوی مقاله را پیک مخصوصی از دربار در کنگره حزب رستاخیز بدست داریوش

همایون می‌رساند، همایون هنگامی که از جلسه خارج می‌شد پاکت را دریافت می‌نماید و در حضور یکی از سردبیران روزنامه اطلاعات که در آنجا حضور داشته پاکت را باز می‌کند. آقای علی باستانی سردبیر اطلاعات که این مطلب را برای نویسنده نقل کرده می‌گوید همایون پاکت را که علامت وزارت دربار روی آن بود و یادداشت ضمیمه مقاله را برداشت و اصل مقاله را به من داد و گفت این مقاله باید حتماً در جای مناسبی در روزنامه چاپ شود. شتابزدگی همایون در این کار و اصرار او در چاپ فوری مقاله‌ای که آنرا بدقت مطالعه نکرد، نشان می‌داد که وی قبلاً در جریان تهیه این مقاله بوده و از مضمون آن آگاهی داشته است.

مقاله در هیئت تحریریه اطلاعات طوفانی برپا می‌کند و اعضای هیئت تحریریه روزنامه از فرهاد مسعودی سرپرست روزنامه می‌خواهند که برای جلوگیری از چاپ آن در روزنامه به نخست‌وزیر متوسل بشود. جمشید آموزگار از موضوع مقاله اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، ولی بعد از تماس با شاه مطلع می‌شود که مقاله بدستور خود شاه تهیه شده و «اعلیحضرت اصرار دارند که مقاله قبل از مسافرتشان به مصر در روزنامه چاپ شود».

شاه می‌خواست روز هجدهم دیماه برای ملاقات با انور سادات رئیس جمهور مصر به «آسوان» برود، و مقاله شب عزیمت وی به مصر، عصر روز هفدهم دیماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات چاپ و منتشر شد. از آنجا که این مقاله، بقول آن نویسنده آمریکائی «نخستین جرقه‌ای بود که آتش انقلاب ایران را روشن کرد»، نقل آن به‌عنوان یک سند سرنوشت‌ساز در انقلاب اسلامی ایران ضروری به‌نظر می‌رسد. متن مقاله به‌شرح زیر است:

ایران و استعمار سرخ و سیاه

اینروزها به مناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی باردیگر اذهان متوجه استعمار سیاه و سرخ یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن و نو شده است. استعمار، سرخ و سیاهش، کهنه و نویش روح تجاوز و تسلط و چپاول دارد و باینکه خصوصیت ذاتی آنها همانند است خیلی کم اتفاق افتاده است که این دو استعمار شناخته‌شده تاریخ با یکدیگر همکاری نمایند، مگر در موارد خاصی که یکی از آنها همکاری نزدیک و صمیمانه و صادقانه هر دو استعمار در برابر انقلاب ایران،

بخصوص برنامه مترقی اصلاحات ارضی در ایران است. سرآغاز انقلاب شاه و ملت در روز ششم بهمن ۲۵۲۰ شاهنشاهی استعمار سرخ و سیاه ایران را که ظاهراً هرکدام در کشور ما برنامه و نقشه خاصی داشتند با یکدیگر متحد ساخت، که مظهر این همکاری صمیمانه در بلوای روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد ۲۵۲۲ (منظور ۱۳۴۲) در تهران آشکار شد.

پس از بلوای شوم ۱۵ خرداد، که به منظور متوقف ساختن و ناکام ماندن انقلاب درخشان شاه و ملت پایهریزی شده بود، ابتدا کسانی که واقعه را مطالعه می کردند دچار یک نوع سرگیجه عجیبی شده بودند، زیرا در یک جا ردپای استعمار سیاه و در جای دیگر اثر انگشت استعمار سرخ در این غائله به وضوح دیده می شد. از یکسو عوامل تودهای که با اجرای برنامه اصلاحات ارضی همه امیدهای خود را برای فریفتن دهقانان و ساختن (انجمن های دهقانی) نقش بر آب می دیدند در برابر انقلاب دست به آشوب زدند و از سوی دیگر مالکان بزرگ که سالیان دراز میلیونها دهقان ایرانی را غارت کرده بودند، به امید شکستن این برنامه و رجعت به وضع سابق، پول در دست عوامل تودهای و ورشکستگان سیاسی دیگر گذارده بودند و جالب اینکه این دسته از کسانی که باور داشتند می توانند چرخ انقلاب را از حرکت بازدارند و اراضی واگذار شده به دهقانان را از دست آنها خارج سازند دست به دامن عالم روحانیت زدند، زیرا می پنداشتند که مخالفت عالم روحانیت که در جامعه ایران از احترام خاصی برخوردار است می تواند نه تنها برنامه انقلاب را دچار مشکل سازد، بلکه همانطور که یکی از مالکان بزرگ تصور کرده بود (دهقانان زمینها را به عنوان زمین غصبی پس بدهند!) - ولی عالم روحانیت هشیارتر از آن بود که علیه انقلاب شاه و ملت که منطبق با اصول و تعالیم اسلامی و به منظور اجرای عدالت و موقوف شدن استثمار فرد از فرد توسط رهبر انقلاب ایران طراحی شده بود برخیزد.

مالکان که برای ادامه تسلط خود همواره از ژاندارم تا وزیر و از روضه خوان تا چاقوکش را در اختیار داشتند وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و در نتیجه مشکل ایجاد هرج و مرج علیه انقلاب روبرو شدند و روحانیون برجسته حاضر به همکاری با آنها نشدند در صدد یافتن یک (روحانی) برآمدند که مردی ماجراجو، بی اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و بخصوص جاه طلب باشد و بتواند مقصود آنها را تأمین نماید و چنین مردی را آسان یافتند. مردی که سابقه اش مجهول بود و به قشری ترین و مرتجع ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی مقام کشور با همه حمایت های خاص موقعیتی بدست نیاورده بود در پی فرصت

می‌گشت که بهر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند.

روح‌الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارنجاع سرخ و سیاه او را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه ننگین روز ۱۵ خرداد شناخته شد. روح‌الله خمینی معروف به (سید هندی) بود. درباره انتصاب او به هند هنوز حتی نزدیکترین کسانی توضیحی ندارند. به‌قولی او مدتی در هندوستان بسر برده و در آنجا با مراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است و به همین جهت بنام (سید هندی) معروف شده است. قول دیگر این بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می‌سروده و بنام (هندی) تخلص می‌کرده است و به‌همین جهت بنام هندی معروف شده است و عده‌ای هم عقیده دارند که چون تعلیمات او در هندوستان بوده فامیل هندی را از آن جهت انتخاب کرده است که از کودکی تحت تعلیمات یک معلم بوده است. آنچه مسلم است شهرت او بنام غائله‌ساز ۱۵ خرداد بخاطر همگان مانده است. کسی که علیه انقلاب ایران و به منظور اجرای نقشه استعمار سرخ و سیاه کمر بست و بدست عوامل خاص و شناخته‌شده علیه تقسیم املاک، آزادی زنان، ملی شدن جنگلها وارد مبارزه شد و خون بیگناهانی را ریخت و نشان داد هستند هنوز کسانی که حاضرند خود را صادفانه در اختیار توطئه‌گران و عناصر ضد ملی بگذارند.

برای ریشه‌یابی از واقعه ۱۵ خرداد و نقش قهرمان آن توجه به مفاد یک گزارش و یک اعلامیه و یک مصاحبه کمک موثر خواهد کرد. چند هفته قبل از غائله ۱۵ خرداد گزارشی از طرف سازمان اوپک منتشر شد که در آن ذکر شده بود (درآمد دولت انگلیس از نفت ایران چندبرابر مجموع پولی است که در آنوقت عاید ایران می‌شد) ... چند روز قبل از غائله اعلامیای در تهران فاش شد که یک ماجراجوی عرب بنام (محمد توفیق‌القیسی) با یک چمدان محتوی ده میلیون ریال پول نقد در فرودگاه مهرآباد دستگیر شده که فرار بود این پول در اختیار اشخاص معینی گذارده شود. چند روز پس از غائله نخست‌وزیر وقت در یک مصاحبه مطبوعاتی فاش کرد (بر ما روشن است که پولی از خارج می‌آمده و بدست اشخاصی می‌رسیده و در راه اجرای نقشه‌های پلید بین دستجات مختلف تقسیم می‌شده است) خوشبختانه انقلاب ایران پیروز شد آخرین مقاومت مالکان بزرگ و عوامل تودهای درهم شکسته شد و راه برای پیشرفت و تعالی و اجرای اصول عدالت اجتماعی هموار شد. در تاریخ انقلاب ایران روز ۱۵ خرداد به‌عنوان خاطره‌ای

دردناک از دشمنان ملت ایران باقی خواهد ماند و میلیونها مسلمان ایرانی بخاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هر وقت منافعیشان افتضا کند با یکدیگر همدست می‌شوند حتی در لباس مقدس و محترم روحانی.^۷

این مقاله که به امضای معمول «احمد رشیدی مطلق» در روزنامه اطلاعات منتشر شد، از نظر انشاء و طرز نگارش بسیار ناپخته و ابتدائی است و بعید به نظر می‌رسد که آنرا یک نویسنده حرفه‌ای و با سابقه نوشته باشد. جملات و اصطلاحات مقاله کم و بیش تکرار همان مطالبی است که شاه در نطق‌ها و مصاحبه‌های خود بر زبان آورده و چنین به نظر می‌رسد که اگر مقاله نوشته خود شاه نباشد، تقریر خود او بوده و یا حداقل کلمات و جملاتی را خود بر آن افزوده است.

انتشار مقاله توهین آمیز درباره آیت‌الله خمینی، پیش از همه‌جا با واکنش خشم آلود مردم قم روبرو شد. روز ۱۸ دیماه (فردای انتشار مقاله) طلاب کلاس‌های درس را تعطیل کرده و بطور دسته‌جمعی به طرف منزل آیات عظام حرکت کردند و پس از تأیید حرکت خود از طرف مراجع، در مسجد اعظم قم اجتماع نمودند. در این تظاهرات برای نخستین بار شعارهایی بر ضد رژیم داده شد و زدوخوردهای پراکنده‌ای بین نیروهای پلیس و تظاهرکنندگان رخ داد. ولی حرکت اصلی شهر در اعتراض به مقاله اهانت آمیز اطلاعات، صبح روز دوشنبه ۱۹ دیماه ۱۳۵۶ با تعطیل بازار و راه‌پیمایی طلاب و بازاریان بسوی منزل مراجع آغاز گردید. پلیس که بدنبال حوادث شب قبل بحال آماده‌باش درآمده و از مرکز کمک خواسته بود به مقابله با تظاهرکنندگان پرداخت. «درحین درگیری مردم و طلاب شهر معترض قم با سنگ و چوب به مزدوران رژیم و خودروهای پلیس حمله کرده و با خرد کردن شیشه بانک‌ها و تابلوی حزب رستاخیز هم، برای نخستین بار کینه انقلابی ملت را در قبال رژیم ابراز داشتند... در جریان این حوادث تعدادی از مردم و طلبه‌های شهر قم به شهادت رسیدند...»^۸

۷- چون روزنامه اطلاعات مورخ ۱۷ دیماه ۱۳۵۶ در دسترس نبود، این مقاله از جلد دوم تاریخ سیاسی معاصر ایران (صفحات ۲۴۳ تا ۲۴۵) نوشته آقای سیدجلال‌الدین مدنی، که از سوی دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) چاپ و منتشر شده است نقل گردید.

۸- دو سال آخر (رفرم... تا انقلاب). به کوشش ه. موحد - انتشارات امیرکبیر. صفحه

درباره جریان حوادث قم و اهمیت آن در مسیر انقلاب اسلامی ایران، آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران در دوران انقلاب توضیحات مفصلی داده و از آن جمله می‌نویسد:

«چند روز پس از عزیمت کارتر از ایران، دولت بطور غیرعمد فتیله باروتی را که به انفجاری عظیم انجامید روشن کرد، انفجاری که یک سال بعد سلطنت خاندان پهلوی و همه آنچه را که به اتکای او در ایران برجای مانده بود سرنگون ساخت... مدتی بود که شاه و مقامات دولتی از پخش نوارهای آیت‌الله خمینی و تأثیر فزاینده آن در ایجاد تشنج و هیجان عمومی احساس نگرانی می‌کردند. در اوائل ژانویه تصمیم گرفته شد که برای بی‌اعتبار کردن خمینی مطالبی علیه او منتشر شود. اینکه چگونه و در چه مرجعی این تصمیم اتخاذ شد روشن نیست. بعضی‌ها گفتند که این کار یک تصمیم و ابتکار شخصی از سوی داریوش همایون وزیر اطلاعات وقت بوده است، ولی باتوجه به شکل حکومت پهلوی و سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری در رژیم چنین تصمیمی باید از طرف شخص شاه یا ساواک یا هیئت دولت اتخاذ شده باشد. اینکه چه کسی این تصمیم را گرفت اهمیتی ندارد، روشی که برای اعمال این نظر به کار گرفته شد بسیار نابخردانه بود... اولین قدم در راه بی‌اعتبار کردن آیت‌الله خمینی انتشار مقاله مفصلی در یکی از روزنامه‌های معتبر و پرتیراژ تهران بود که ضمن آن آیت‌الله با عبارات و کلمات مستهجن مورد حمله قرار گرفته و مطالب زننده‌ای درباره اصل و نسب و زندگی و خصوصیات اخلاقی او عنوان شده بود. نویسنده مقاله از این هم فراتر رفت و صلاحیت آیت‌الله خمینی را به‌عنوان یک مرجع روحانی مورد تردید قرار داده بود. انتشار این مقاله در شرایطی که هیجانات سیاسی و احساسات مذهبی مردم به غلیان آمده بود و واکنش تندی بدنبال داشت. روز نهم ژانویه اغتشاشات شدیدی در شهر مقدس مذهبی قم، پایگاه روحانی آیت‌الله خمینی روی داد. کنترل اوضاع از دست پلیس خارج شد و برای نخستین بار پس از سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) نیروهای مسلح ارتش برای سرکوبی اغتشاش به میدان آمدند. نظامیان طبق نقشه و دستور قبلی، یا برای ایجاد وحشت و متفرق کردن جمعیت، به سوی مردم آتش گشودند. تعدادی کشته شدند. که منابع دولتی تعداد آنها را کمتر از ده نفر و مخالفان قریب یکصد نفر اعلام کردند. این واقعه همه را تکان داد و بین دولت و مقامات روحانی کشور بحران شدیدی بوجود آورد. بعضی از مساجد تهران بسته شد و رهبران مذهبی مردم را به برگزاری مراسم سنتی یادبود و سوگواری در چهلمین روز شهادت قربانیان

واقعه فراخواندند...»^۹

خبر حوادث قم همانروز به نجف رسید و آیت‌الله خمینی در شدیداللعن‌ترین پیام خود پس از تبعید از کشور، رژیم پهلوی را بطور آشکار به مبارزه طلبید. در این پیام، که با یادآوری فاجعه دوازدهم محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) و ارتباط آن با مصیبت نوزدهم محرم (۱۹ دی ۱۳۵۶) آغاز شده آمده است:

جنایات ۲۹ محرم امسال، نقطه عطفی است به جنایات شاهانه ۱۲ محرم آن سال. شاه خواست ضرب شستی به ملت مسلمان نشان دهد. پس از تمامیت حساب با رئیس‌جمهور آمریکا، با بهانه مختصری که مأمورین ایجاد کردند، مرکز تشیع و حوزه فقهت اسلام را در جوار مرفد پاک فاطمه معصومه سلام‌الله علیها به مسلسل بست و جمعیت بیگناه فراوانی از جوانان حوزه علمیه و متدینین غیور شهر مذهبی قم را در خاک و خون کشیده و به قتل رساند، که آمار آنها تاکنون در دست نیست و مقتولین را از هفتاد تا سیصد نفر تا بحال گفته‌اند. عدد مجروحین را خدا می‌داند و اسف‌آورتر که ننگش بر جبین آنها خواهد ماند آنکه کسانی که رفتانند خون به مجروحین در بیمارستانها بدهند، توقیف کرده و مانع شده‌اند از اعطاء خون، و گفته می‌شود کسانی به این جهت مرده‌اند.

شاه می‌خواهد ثابت کند که نوکری او تحکیم شده است و ملت نباید گمان کنند که او از پشتیبانی اجانب برخوردار نیست، ولی ملت با تظاهرات عمومی و تعطیل سرتاسری دامنه‌دار و اظهار تنفر، بار دیگر ثابت کرد که او را نمی‌خواهد و از او و خاندانش بیزار است و این رفتارندوم طبیعی سرتاسری، درحقیقت خلع او از سلطنت غاصبانه جائرانه است.

کارتر و دیگر غارتگران مخازن ملت‌های مظلوم باید بدانند محمدرضا خان خائن و یاغی است و ناچار از سلطنت مخلوع است، بفرض قانونی بودن سلطنتش، چه رسد به سلطنت انتصابی از طرف اجانب که خود اعتراف نموده.

به ملت شریف ایران مرده می‌دهم که رژیم جائرانه شاه نفس‌های آخر را می‌کشد و این قتل‌عام‌های بیرحمانه، نشانه وحشت‌زدگی و حرکاتی مذبح‌خانه است... من به ملت ایران با این بیداری و هوشیاری و با این روحیه قوی و شجاعت بی‌مانند نوید پیروزی می‌دهم. پیروزی توأم با سربلندی و افتخار، پیروزی توأم با

۹- غرور و سقوط. بقلم آنتونی پارسونز. ترجمه محمود طلوعی. انتشارات هفته ۱۳۶۳ -

استقلال و آزادی، پیروزی توأم با قطع ایادی اجانب و چپاولگران، پیروزی توأم با برچیده شدن بساط ستمگران و انقراض دودمان سیاہروی پهلوی...^{۱۰}

پیام آیت‌الله خمینی و نوار سخنرانی ایشان به مناسبت فاجعه قم، که تقریباً به همین مضمون بود، بطور وسیعی در سراسر ایران تکثیر و توزیع شد و بازاریان و دانشگاهیان در تهران و بعضی مراکز استانها دست به تعطیل عمومی و تظاهرات برضد رژیم زدند. شدیدترین درگیری در دانشگاه صنعتی آریامهر تهران رخ داد که طی آن عده‌ای مضروب و مجروح و بازداشت شدند. حزب رستاخیز نیز برای مقابله با این تظاهرات و حرکت‌هایی که برضد رژیم آغاز شده بود تظاهراتی در تهران و تبریز و چند شهر دیگر ترتیب داد و برای برگزاری مراسم رژه و راه‌پیمائی روز ششم بهمن دست بکار شد.

همزمان با برگزاری مراسم رژه و تظاهرات سالگرد انقلاب «شاه و مردم» که گفته شد سه میلیون نفر در آن شرکت کرده‌اند کتاب «بسوی تمدن بزرگ» شاه هم انتشار یافت و هویدا وزیر دربار در ضیافتی که به مناسبت انتشار این کتاب برپا کرد گفت «بسوی تمدن بزرگ پراهمیت‌ترین کتاب تاریخ ایران عصر جدید است!». کتاب «بسوی تمدن بزرگ» که در آن رؤیاهای شاه، برای ایرانی که خیال ساختن آنرا داشت، منعکس شده است، قبل از بروز ناآرامی‌ها و حوادث نیمه دوم سال ۱۳۵۶ نوشته شده بود، ولی به مناسبت بروز این حوادث مطالبی بر مقدمه و مؤخره آن افزوده شد که نقل قسمت‌هایی از آن برای تکمیل این بررسی ضروری به نظر می‌رسد. در مقدمه کتاب، شاه ضمن تکرار این ادعا که از توجهات و عنایات خاص پروردگار برخوردار است می‌نویسد «برای من، به‌عنوان ناخدای کشتی سرنوشت کشورم در اقیانوس متلاطم جهان امروز، اتکاء به عنایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیم‌ها و تلاشهاست، و می‌دانم که تاوقتی که راه من راهی باشد که خواسته اوست پیشرفت در این راه حتمی خواهد بود. احساس قلبی من اینست که مشیت کامله خداوندی مرا - که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم - به‌عنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت‌ساز امروز جهان، مأمور ایفای این رسالت فرموده است، و تا وقتی که او بخواهد نه‌تنها هیچ

نیروی سیاسی یا عامل اقتصادی، بلکه حتی هیچ عامل غیرقابل پیش‌بینی فردی و خصوصی نیز نخواهد توانست مانع انجام این رسالت شود. این اعتقاد، ولو با هیچ دیالکتیک و استدلال مادی و عملی سازگار نباشد جزئی از وجود روحی من است. رویدادهای گوناگون و شگرف زندگی من، برایم تردیدی باقی نگذاشته است که یک نیروی مافوق بشری سرنوشت مرا، و ملت را، در راهی که خود مقدر و معین فرموده است هدایت می‌کند، همه آنچه انجام می‌دهم از آن نیرویی الهام می‌گیرد که تاکنون ضامن موفقیت این رهبری و جهت‌دهنده آن بوده است.»^{۱۱}

کتاب «بسوی تمدن بزرگ» با قسمتی که بطور مشخصی، به مناسبت نضج گرفتن حرکتهای مذهبی در کشور، به آن افزوده شده است خاتمه می‌یابد. در این قسمت آمده است:

میل دارم این مبحث را با حیاتی‌ترین مسئله مربوط به معنویت و فرهنگ، که اصولاً زندگی روحی هر جامعه بدان وابسته است، تکمیل کنم و این بحث را به‌عنوان حسن‌ختم با آن پایان دهم. این مسئله ایمان مذهبی و لزوم تقویت هرچه بیشتر آن در همه قشرها و سطوح جامعه ایرانی است.

معتقدات مذهبی، روح و جوهر حیات معنوی هر اجتماعی است، زیرا بدون این پشتوانه، هیچ اجتماعی، هر قدر هم از نظر رفاه مادی پیشرفته باشد جز اجتماعی سرگشته و راه‌گم کرده نخواهد بود. ایمان واقعی بزرگترین ضامن سلامت روحی و استقامت اخلاقی و بالاترین نیروی پاسدار هر فرد انسانی در مواجهه با مسائل و مشکلات بزرگ و کوچک زندگی و درعین حال تواناترین نگاهبان معنوی هر جامعه است. هیچ اجتماعی نمی‌تواند به بهانه هیچ اصل ایدئولوژیک خود را از این عامل الزامی قوام و دوام جوامع انسانی بی‌نیاز بشمارد و هر تلاشی نیز که تاکنون در این راه صورت گرفته بی‌نتیجه بوده است.

ملت ما از این سعادت بزرگ بهره‌مند است که در لوای مترقی‌ترین و عالیترین اصول مذهبی، یعنی اصول آیین مقدس اسلام قرار دارد. این آیینی است که موازین و تعالیم عالیة آن کاملترین پیشرفتهای مادی و معنوی بشری را در بر می‌گیرد، و در هر مرحله از رشد اجتماعی می‌تواند عالیترین راهنمای فرد و جامعه

۱۱- بسوی تمدن بزرگ. بقلم محمدرضا پهلوی. مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی

باشد. افتخار انقلاب ما و راز توفیق کامل آن نیز در همین است که سراسر اصول این انقلاب از روح و جوهر تعالیم عالیة اسلامی الهام گرفته است.

بدیهی است مفهوم واقعی اسلام با سوءاستفاده مغرضانه یا عوام‌فریبانه و یا ارتجاعی از موازین آن سازگاری ندارد، و تمام تشنجاتی که در این زمینه انجام می‌گیرد (و متأسفانه جامعه خود ما چه در طول تاریخ گذشته خود و چه در عصر ما بارها فریبانی همین تشنجات قرار گرفته است) درست در جهت مقابل روح و مفهوم حقیقی اسلام است. آنچه هدف اساسی ما در ساختمان جامعه امروز و فردای ایران است، تعمیم و تسجیل هرچه بیشتر همین روح و مفهوم واقعی اسلام در این اجتماع است، تا براساس آن جامعه ایرانی عصر «تمدن بزرگ» یک جامعه واقعاً با ایمان، منزه، پاک و به حد اعلی برخوردار از معنویات باشد.

بدیهی است ما به همه عقاید پیروان مذاهب دیگری نیز که در کشور ما زندگی می‌کنند و جزء جدایی‌ناپذیر جامعه ایرانی بشمار می‌روند احترام می‌گذاریم، زیرا هر ایمانی شایسته احترام است. آنچه شایسته احترام نیست جامعاً است که ایمان را از خود طرد کرده باشد.^{۱۲}

کتاب «بسوی تمدن بزرگ» شاه در بهمن ماه سال ۱۳۵۶ در یک میلیون نسخه چاپ شد و بطور رایگان در سراسر کشور توزیع گردید. مطبوعات و رادیو تلویزیون نیز با نقل قسمت‌هایی از این کتاب به تبلیغات وسیعی در اطراف آن دست زدند، ولی انعکاس پیام آیت‌الله خمینی و نوار سخنان ایشان، که تا محافل و مجالس خصوصی هم راه یافته بود، بیش از کتاب شاه و تبلیغات دامنه‌داری بود که در اطراف آن براه انداخته بودند. از سوی دیگر روحانیونی که با آیت‌الله خمینی ارتباط داشتند بدنبال حوادث قم به سازماندهی پرداختند و ضمن ایجاد شبکه وسیعی برای توزیع پیام و نوار سخنان آیت‌الله خمینی، برگزاری مراسمی را بمناسبت چهارم شهدای قم در سراسر کشور تدارک دیدند. آیت‌الله خمینی که در جریان این فعالیت‌ها قرار داشت، روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، پیش از آنکه اخبار وقایع تبریز به خارج مخابره شود طی سخنرانی خود بمناسبت اربعین شهدای قم خطاب به مستمعین خود در مسجد شیخ انصاری نجف اظهار داشتند «الان که شما اینجا تشریف دارید، شهرهای بزرگ ایران، از قبیل تهران، تبریز، مشهد، قم، تا آن اندازه که به ما اطلاع رسیده تعطیل است. در بعضی شهرها مانند قم

تعطیل سراسری است و در بعضی شهرها بازارها و مراکز دیگر تعطیل است... این تعطیل اعتراض عملی به شخص شاه است. مردم مجرم حقیقی را پیدا کردند. پیدا بود اما یا نمی‌دانستند و یا جرئت نمی‌کردند بگویند. بحمدالله این سد خوف شکست و مردم مجرم اصلی را بدست آوردند و فهمیدند بدبختی ملت از کیست...»^{۱۳}

مراسم چهارم شهدای قم در بسیاری از شهرها با آرامش و بدون حادثه‌ای برگزار شد، ولی در تبریز بر اثر بی‌تدبیری مقامات محلی و بستن در مساجد بروی مردم، مراسم چهارم شهدای قم به تظاهرات خیابانی تبدیل شد و درگیری مردم با نیروهای پلیس و نظامیان شهیدان تازه‌ای آفرید که برگزاری مراسم چله آنان حرکت‌های انقلابی را تداوم بخشید. در جریان تظاهرات تبریز مرکز حزب رستاخیز، ساختمانهای دولتی، سینماها، بانکها، مشروب فروشیها و فروشگاه‌های لوازم صوتی مورد حمله قرار گرفت و در اعلامیه‌ای که از سوی «دانشجویان مبارز مسلمان دانشگاه تبریز» منتشر شد تعداد ادارات و سازمانهای دولتی که مورد حمله قرار گرفته یا به آتش کشیده شد ۱۷۵ واحد، تعداد بانکهای سوخته شده ۶۲ واحد، تعداد بانکهای خردشده ۹۷ واحد، تعداد سینماهای سوخته یا خردشده ۱۰ واحد اعلام گردید.^{۱۴}

واکنش دولت در برابر وقایع تبریز برکناری استاندار و مقامات امنیتی و انتظامی استان و ترتیب تظاهراتی به طرفداری از رژیم از سوی حزب رستاخیز بود، که به گفته رادیو و تلویزیون دولتی بیش از سیصد هزار نفر در آن شرکت کرده بودند. نخست‌وزیر و اعضای کابینه هم در این تظاهرات حضور یافتند، ولی رادیوها و مطبوعات خارجی که خبر تظاهرات تبریز را منعکس کرده بودند ضمن تأیید کثرت جمعیت شرکت کننده در تظاهرات این نکته را هم متذکر شدند که اکثر تظاهرکنندگان را با اتوبوس از روستاها و شهرهای اطراف به تبریز آورده بودند.

در طول اسفندماه سال ۱۳۵۶ در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی وضع متشنجی حکمفرما بود و در دانشکده پلی‌تکنیک تهران کار به زدو خورد بین دانشجویان و نیروهای پلیس کشید. چندان از دانشجویان بازداشت شدند و استادان دانشکده دست به اعتصاب زدند. ولی این حوادث هنوز تأثیر زیادی در روحیه شاه باقی نگذاشته بود.

۱۳- پیام انقلاب... ناشر پیام آزادی. جلد اول. صفحه ۲۱۴.

۱۴- دو سال آخر... صفحه ۱۰۵.

به دستور شاه روز ۲۴ اسفند ۱۳۵۶ مراسمی در مقبره رضاشاه به مناسبت یکصدمین سالروز تولد او برگزار گردید و ۳۴۸ تن از زندانیان به همین مناسبت آزاد شدند. شاه در آخرین روزهای سال از تأسیسات نفتی جنوب بازدید کرد و روز ۲۵ اسفند ۱۳۵۶ طی نطقی در آبادان گفت «تصمیم گرفته‌ایم در ایران هرچه بیشتر آزادیهای فردی به مردم بدهیم. از این آزادی ممکن است کرم‌های پژمرده کهنه ارتجاع و یا جوجه‌های پر درنیاورده سرخ سوءاستفاده کنند و خود را به در و دیوار بزنند ولی این حرکات مذبحانه حتی یک لحظه در برابر ملت مصمم ایران تأثیری ندارد.»^{۱۵}

آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران در زمان انقلاب، در خاطرات خود از این دوران به ملاقاتی که بعد از وقایع تبریز با شاه داشته اشاره کرده و می‌نویسد «در اولین ملاقاتی که پس از واقعه تبریز با شاه داشتم بی آنکه شخصاً اظهار نظری راجع به اوضاع سیاسی ایران بکنم نظر شاه و ارزیابی او را از اوضاع پس از وقایع قم و تبریز جویا شدم. در مقدمه این گفتگو با شاه گفتم که می‌دانم او از بحث درباره مسائل داخلی ایران با سفرای کشورهای خارجی، بخصوص سفیر انگلستان خوشش نمی‌آید، ولی سؤال من فقط بخاطر حس کنجکاوی و کسب اطلاع نیست. در حدود بیست هزار نفر انگلیسی در ایران زندگی می‌کنند که بیشتر آنها در شهرستانهای ایران مشغول کار هستند و بطور مثال تنها در تبریز در حدود پانصد نفر انگلیسی زندگی می‌کنند. با این توضیحات اضافه کردم که من این حق را دارم که بخاطر مسئولیتی که برای حفظ جان و امنیت هموطنان خود در ایران دارم درباره جدی بودن حوادث و اهتشاشاتی که روی می‌دهد اطلاعات بیشتری کسب کنم.

«شاه نسبت به سابقه و تجربه‌ایکه من در گذشته از او داشتم با واقع‌بینی بیشتری با من برخورد کرد و از اینکه چنین موضوع حساسی را با او در میان گذاشته‌ام رنجیده‌خاطر نشد، او در پاسخ من گفت بلی، وضع جدی است، ولی مصمم هستم سیاست آزادسازی خود را ادامه دهم. شاه اضافه کرد خیلی‌ها از جمله مسئولین ساواک پیشنهاد می‌کنند که نسبت به مخالفان شدت عمل نشان داده شود ولی او قصد تغییر رویه خود را نداشت و می‌گفت تصمیم گرفته است بتدریج آزادیهای بیشتری بمردم بدهد و حاضر به بازگشت از این راه نیست. او از کمونیستها و عناصر رادیکال که در میان

دانشجویان رخنه کرده بودند یا جبهه ملی و گروهها و احزاب سیاسی قدیمی وحشتی نداشت. تنها مایه نگرانی او ملاها بودند که آنها را کینه‌توزترین دشمنان خود می‌دانست و چون از نیروی آنها در حرکت دادن توده‌ها آگاه بود از آنان حساب می‌برد. آشتی و تفاهم بین شاه و عناصر مذهبی دشوار بنظر می‌رسید. آنها هرگز پدر شاه را بخاطر از میان بردن امتیازاتی که ملاها در دوران سلطنت سلسله‌های پیشین داشتند نبخشیده و سلطنت او و پسرش را مشروع و قانونی نمی‌دانستند. آنها نه حاضر بودند با رژیم که آنرا پرسمیت نمی‌شناختند همکاری کنند و نه قابل خریداری از سوی این رژیم بودند. رژیم و روحانیت در برابر هم قرار گرفته بودند و در این رویارویی می‌بایست یکی برنده و دیگری یازنده شود. شاه ضمن گفتگوهای خود با من این اختلاف و رویارویی را به صراحت عنوان کرد و از لحن صحبت او پیدا بود که خود را در این مبارزه بازنده نمی‌داند.»

www.KetabFarsi.com

گسترش بحران

آمریکانیها زبان به افتقاد از شاه می گشایند.

سال ۱۳۵۷ با آرامش نسبی آغاز شد، ولی پیام آیت‌الله خمینی به مناسبت اربعین شهدای تبریز که ضمن آن مردم سراسر کشور را به بزرگداشت خاطره قربانیان قیام خونین تبریز دعوت نموده بودند از حوادث تازه‌ای خبر می‌داد. روز پنجم فروردین نیز بدنبال وصول پیام آیت‌الله خمینی علمای حوزه علمیه قم برای نخستین بار طی اعلامیه‌ای مستقیماً رژیم را مورد حمله قرار داده و اعلام داشتند «برای بزرگداشت چهلیم شهدای قهرمان ۲۹ بهمن تبریز و برای به ثبوت رساندن اتحاد ناگسستنی خود در جهت مبارزات اصیل اسلامی و برای نشان دادن تنفر و انزجار خود از رژیم سفاک و دودمان پهلوی، با عزمی راسخ و اراده‌ای استوار روز پنجشنبه ۱۰/۱/۵۷ برای بپا داشتن عزای عمومی و تعطیل سراسری با نظم و آرامش کامل علیه همه گونه مخالفت‌های دستگاه حاکمه جبار، اقدام فرمائید و به ندای مراجع عظام، خصوصاً رهبر یگانه عالم تشیع حضرت امام خمینی پاسخ مثبت دهید.»^{۱۷}

بدنبال انتشار اعلامیه فوق، اعلامیه‌هایی نیز به امضای مراجع عظام و همچنین «علمای مشهد» و «مدرسین و فضلای تهران» به منظور برگزاری اربعین شهدای تبریز انتشار یافت که از میان آنها اعلامیه آقای شریعتمداری از همه ملایم‌تر و محافظه کارانه‌تر بود. در این اعلامیه آمده بود که «انتظار می‌رود عموم مسلمانان در مجالس عزا که در

مساجد و تکایا و یا در شهرستانها برگزار می‌گردد شرکت نموده و در نهایت نظم و آرامش، اربعین فاجعه دلخراش تبریز را بزرگ و گرامی دارند و از بروز حوادثی که به زیان مسلمانان تمام می‌شود جداً اجتناب نمایند»^{۱۸}

مراسم چهلم شهدای تبریز، در خود تبریز و سایر شهرهای آذربایجان شرقی و غربی بدون حادثه‌ای برگزار شد، ولی در بعضی از استانها، بخصوص یزد و فارس با درگیری و خونریزی همراه بود. در یزد، حوادثی کم و بیش شبیه آنچه در تبریز رخ داده بود به وقوع پیوست. مرکز حزب رستاخیز و بانکها و سینماها به آتش کشیده شد و در نتیجه تیراندازی مأمورین پلیس عده‌ای گشته و مجروح شدند. در شیراز و جهرم نیز مراسم اربعین شهدای تبریز، بدنبال شعارهایی که بر ضد رژیم از طرف مردم داده شد به تیراندازی و خونریزی انجامید و تداوم مراسم چهلم شهدای این حوادث تأمین گردید.

«پارسونز» سفیر انگلیس در ایران در زمان انقلاب که «تصادفاً» چند روز پس از حوادث یزد از این شهر دیدن کرده، در خاطرات خود از این دوران می‌نویسد «آرامش و سکون ظاهری که در بین حوادث و تشنجات چهل روز یکبار بوجود می‌آمد ما را گمراه می‌کرد و این امید عبث را در ما بوجود می‌آورد که تشنج برطرف شده و خطری در پیش نیست. در کشورهای دیگر خاورمیانه که من قبلاً در آنها مأموریت داشتم وقتیکه مردم با حکومت به مبارزه برمی‌خاستند بحران و تشنج بطور طبیعی آغاز می‌شد و تدریجاً نضج می‌گرفت تا به نتیجه‌ای می‌رسید. ولی در ایران، در طول ششماه اول سال ۱۹۷۸ وضع از این فرار نبود. من بخاطر می‌آورم که چند روز پس از بروز اغتشاش و درگیری شدید در یزد باتفاق همسرم از این شهر بازدید کردیم. بطوریکه نقل می‌کردند در جریان حوادثی که روی داده بود یک گله سگ را با پلاکاردهائی که به پشتشان آویزان کرده و روی آن نوشته بودند «بسوی تمدن بزرگ!» در خیابانها و بازار براه انداخته بودند. ولی روزیکه ما وارد شهر شدیم آرامش برقرار بود. ما از کارخانجات نساجی و بافندگی شهر دیدن کردیم و با تکنسینها و مدیران انگلیسی این کارخانهها گفتگو نمودیم. آنها هم تأیید کردند که اغتشاشاتی روی داده و کارخانهها نیز یکی دو روز در حال اعتصاب بوده است. ولی چند روز بعد وضع بحال عادی برگشته بود و هنگامیکه ما از شهر بازدید می‌کردیم کارخانهها مشغول کار بودند و مغازهها و بازار

وضع عادی داشت. من و همسر من از بازار خرید کردیم و از مساجد اصلی شهر هم بازدید بعمل آوردیم. جمعیت زیادی در مساجد دیده نمی‌شد و نشانه‌ای از ناآرامی و احساسات مخالف آمیز بچشم نمی‌خورد.

«یکبار دیگر فردای روزیکه در بازار تهران اغتشاشاتی روی داده بود با اتومبیل «رولزرویس» سفارت که پرچم انگلیس هم در جلو آن دیده می‌شد از خیابان شمالی منطقه بازار تهران عبور کردم. مغازه‌ها باز بود و وضع کاملاً عادی بنظر می‌رسید. هیچ حرکت مخالف و تجمع غیرعادی بچشم نمی‌خورد، مردم به کار و کسب و خرید معمولی خود مشغول بودند و کسی به اتومبیل سفیر انگلیس، که با پرچم انگلیس کاملاً مشخص بود، آنهم در خیابانی که کمتر اتومبیل دیپلماتهای خارجی در آنجا رفت و آمد می‌کنند توجهی نکرد. به تعبیری دیگر هر حادثه‌ایکه روی می‌داد مانند یک گلوله آتش‌بازی بود که پس از منفجر شدن در هوا به تدریج محو می‌شود و اثری از خود در روی زمین باقی نمی‌گذاشت...»^{۱۱}

سولیوان سفیر آمریکا در ایران در زمان انقلاب هم، در شرح حوادثی که هر چهل روز یکبار به مناسبت بزرگداشت خاطره شهیدای حوادث چهل روز قبل تکرار می‌شد، و هر بار دامنه آن وسعت بیشتری می‌یافت، می‌نویسد:

«مراسم چله شهیدان و تظاهراتی که هر چهل روز یکبار به این مناسبت برپا می‌شد در آغاز کاملاً رنگ مذهبی داشت و گروههای سیاسی مخالف اعم از لیبرال‌ها و سوسیال‌دمکرات‌ها یا کمونیستها در آن نقشی نداشتند. بعضی از این گروهها چنان تحت مراقبت و کنترل ساواک بودند که فعالیت علنی آنها به هیچوجه امکان‌پذیر نبود و بسیاری از اعضای این گروهها که مدتی در زندان بسر برده و کاملاً شناسائی شده بودند جرات شرکت در این قبیل تظاهرات را نداشتند.

«بهمین جهت، و با توجه به رنگ مذهبی تظاهراتی که بر ضد رژیم برپا می‌شد، بسیاری از ناظران سیاسی آنرا خطری جدی برای رژیم تلقی نمی‌کردند و حتی تا اواخر بهار که تظاهرات مخالف آمیز وسعت بیشتری یافته بود ناظران خارجی این تشنجات را برای جامعه‌ایکه در حال دگرگونی از یک جامعه سنتی و کشاورزی به یک کشور صنعتی مدرن با مظاهر تمدن غربی است امری طبیعی می‌پنداشتند. به عقیده آنها مقاومت